

## رمز و نشانه در کلاه‌ها و سرپوش‌های صوفیان ایران

\* محبوبه الهی  
\*\* شهرام پازوکی  
\*\*\* بیژن عبدالکریمی  
\*\*\*\* ناهید عبدی

### ◀ چکیده

سیروسلوک عملی و نظری متصوفه، یکی از مهم‌ترین و بهترین گنجینه‌های نشانه‌شناسی فرهنگی، طریقتی و عرفانی در فرهنگ ایرانی است. در این گنجینه فرهنگی، کاربرد و تعبیه نشانه‌های رمزگونه در سبک پوشش، لباس و ملزومات مرتبط با آن همچون کلاه و سرپند اتفاق می‌افتد. این مقاله چگونگی استفاده متصوفه از هر امر خلاقه‌ای را جهت بسط، توسعه، دوام و درخشندگی سلوک آنان در فضای اجتماعی بیان می‌کند و به روش‌ها و منش طراحی نشانه‌شناسی تربیتی و مدیریت نظام‌مند دینی در بهره‌وری از این عناصر در تحقق منویات عارفانه در پرورش انسانی می‌پردازد. این نشانه‌ها برخوردار از بیشترین موارد مادی و بصری از قبیل رنگ، فرم، حالت، طرح، نقش و روش استفاده در مراتب، موقعیت‌ها، منش ورود و انجام مراحل و مناسک در رابطه مریدی و مرادی میان اهل تصوف هستند. این مقاله در عین حال که شاخصه‌های مادی را می‌کاود، تلاشی دارد درگیر تنوع گسترده تشکیلاتی و فرایندهای تصوف نشود و از حیطه نشانه‌ها فراتر نرود. در این واکاوی عناصر مهمی همچون شکل، مدل، رنگ و حالت سرپوش‌ها و کلاه‌ها که منجر به قواعد، قوانین، مراتب و قاعده‌مندی می‌شود، به شیوه تحلیلی توصیفی مورد بررسی قرار گرفته است. مهم‌ترین دستاورد این مقاله، بیان ظرفیت‌های لباس و ملزومات مرتبط با آن در مسیر نشانه‌شناسی و طرح سلوک رفتاری انسان است که می‌تواند حامل نظامات و مراتب فکری بوده و در تغییر نوع بینش و نگاه انسان امروزی به مقوله لباس تأثیرگذار باشد.

◀ **کلیدواژه‌ها:** ترک تاج، دوازده ترک، رموز پوشش، سرپوش صوفیان، کلاه تاج.

\* دانشجوی دکتری فلسفه هنر، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال، تهران، ایران / elahi@shariaty.ac.ir

\*\* استاد تمام و مدیر گروه ادیان و عرفان مؤسسه حکمت و فلسفه ایران (نویسنده مسئول)؛ استاد مدعو دانشگاه آزاد

اسلامی واحد تهران شمال، تهران، ایران / pazouki@irip.ac.ir

\*\*\* دانشیار گروه فلسفه دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال، تهران، ایران / b\_abdolkarimi@iau-tnb.ac.ir

\*\*\*\* استادیار پژوهشکده هنر، فرهنگستان هنر؛ استاد مدعو دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال، تهران، ایران /

n.abdi@aria.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۵/۳۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۲۴

## ۱. مقدمه

مطالعه در تاریخ و فرهنگ باشکوه و کهن ایرانی در موضوعات مرتبط با پوشاک، راهکارهای عملی در سبک زندگی مناسب را در پیش روی ما قرار می‌دهد که توجه به این راهکارها سبب ایجاد خودباوری در فرهنگ ملی خواهد شد.

نشانه‌های نمادین جامعه‌ها نظام ارتباطی فرهنگی ویژه‌ای را ایجاد و نقش مهمی در ارزش بخشی به هویت فردی و جمعی، فرهنگی و اجتماعی و... بازی می‌کنند. توجه به رمزگان مرتبط با پوشاک و حتی قطعات آن دارای ارزش خاصی در بحث نشانه‌شناسی است چون معانی صرفاً و به‌تنهایی از طریق زبان و گفتمان منتقل نمی‌شوند بلکه نشانه‌های موجود در پوشاک حاوی معانی هستند که در کمتر پدیده‌ای قابل شناسایی است:

۱. ارزش‌های بصری و زیبایی‌شناسانه‌ای که در افزایش کیفیت زندگی بشر نقش مؤثری دارند.

۲. نقش محافظت و مراقبت از اندام.

۳. چیستی و چرایی پوشاک که بیان‌کننده مفاهیم پنهان است.

در یک نگاه سطحی و گذرا، کارکرد تکه‌ای از پوشاک، قبل از اینکه به‌عنوان رمز و نشانه تلقی شود، در نقش محافظ در برابر شرایط آب‌وهوایی خلاصه می‌شود ولی در نگاهی عمیق‌تر، نماد و نشانه‌ای است که غالباً به نمادهای فرهنگی، اسطوره‌ای، اجتماعی و سیاسی اشاره دارد. در این مقاله به‌طور اختصاصی به سرپوش و کلاه صوفیان در جغرافیای تاریخی ایران به‌عنوان نشانه هویت‌ساز و تأثیرگذار پرداخته شده است. قطعاً پژوهش و دقت در موضوع مورد بحث یعنی سرپوش‌های اهل تصوف دریافته‌های بکر و بیان‌نشده‌ای را که در فضای فکری صوفیه دارای ارزش بوده است، در اختیار ما می‌گذارد و از آنجا که این مفاهیم و نشانه‌ها در خدمت اصلاح افراد و آرامش درونی ایشان به کار گرفته می‌شده، می‌توان مفاهیم زیر را با شاکله‌ای شایسته شرایط امروز، به‌عنوان الگو در طراحی سرپوش‌های آقایان و حتی زنان به کار گرفت:

- توجه به ارزش‌های رنگی در بیان مفاهیم؛
- فرهنگ مدیافت و بازیافت که الگوهای مناسبی برای سبک زندگی امروز هستند؛
- جایگاه نشانه‌شناسی سرپوش‌ها به‌عنوان نشانه هویتی و نمایشگر جایگاه اجتماعی افراد جامعه؛

• نشانه‌ای برای توجه به اصلاح عملکرد و توجه به خویشتن خویش و خودکترلی. هجوم فرهنگی به ابعاد هویتی جامعه‌های در حال توسعه از جمله ایران، اهمیت توجه به پوشاک به‌مثابه نشانه هویتی را تأیید و تأکید می‌کند. مسلماً آن بخشی از پوشش که دارای مفاهیم‌اند، قابلیت نمایش فرهنگ غنی و پرمایه ایرانی را خواهند داشت.

### ۱-۱. پیشینه پژوهش

تنها منبعی که به بحث ترک در کلاه صوفیان پرداخته، کلاه ترک از آغاز تا صوفیان (حسینی، ۱۳۸۸) است که به مفهوم ترک در طرایق صوفیه می‌پردازد. نکته مهم در این بررسی، نبود مفهوم ثابت در این سرپوش‌هاست چون هر یک از طرایق، متناسب با نوع نگاه و توجه به جهان هستی از مفاهیم مختلف بهره می‌جسته‌اند و در این میان به گروه‌هایی از صوفیه در دوره صفوی تأکید دارد که از مدل و نوع سرپوش خود برای دستیابی به اهداف نفسانی بهره برده و از مسیر درست منحرف شده و جامعه شریعت را آرام آرام بر تن طریقت کرده‌اند.

در کتاب پژوهشی در خرقه درویشان و دلق صوفیان (ویدن گرن، ۱۳۸۳) اشاراتی به انواع کلاه سلسله‌های عرفانی شده و در این میان به کلاه بکتاشیان که بر دوازده ترک آن نام دوازده امام نوشته شده، اشاره شده است. در کتاب فرهنگ البسه مسلمانان (دزی، ۱۳۸۳) انواع مختلف لباس و واژگان مرتبط با پوشاک در نزد اقوام مختلف مورد واکاوی قرار گرفته است. در کتاب تاریخ پوشاک ایرانیان از ابتدای اسلام تا حمله مغول (چیت‌ساز، ۱۳۷۹) در بررسی تاریخی پوشاک در ادوار مختلف، اشارات جالبی به لباس‌ها و سرپوش‌های صوفیان هم شده است. مقاله «نوع لباس و نمادهای رنگ در عرفان اسلامی» (مونسی و همکاران، ۱۳۸۹) بر نمادشناسی رنگ در میان اهل عرفان

تمرکز دارد و این تمرکز بیشتر در جامه مورد مطالعه قرار گرفته است.

در مقالات/ایرنیکا که توسط پژوهشگران مختلفی به نگارش درآمده، اشاراتی به سرپوش‌های ایرانی در دوره‌های تاریخی مختلف شده است که در ریشه‌یابی شکل ظاهری سرپوش‌های اهل عرفان بسیار کارگشا بوده و وابستگی صورت ظاهری این سرپوش‌ها را با فرهنگ ایرانی قبل از دوره اسلامی تا حدودی آشکار می‌کند و در سطور این مقاله هم مورد استفاده قرار گرفته است. مقاله «خاستگاه سرپوش در نخستین سکه‌های اشکانی» (افکنده و افشاری، ۱۳۹۸) به صورت تطبیقی و تحلیلی به جست‌وجوی سرمنشأ سرپوش‌های نوک‌تیز و قائم ایرانی می‌پردازد و ریشه آن را در کلاه‌های سکایی می‌یابد.

لازم به توضیح است که در ارتباط با تاریخ پوشاک و حتی تاریخ کلاه و سرپوش‌ها به جهت شکل ظاهری و سیر تحول آن منابعی موجود است که از بُعد زیبایی‌شناسی و صورت ظاهر سرپوش‌ها را مورد بررسی قرار داده است. همچنین در ارتباط با پیشینه تصوف و قواعد مرتبط با آن نیز تحقیقات بسیاری انجام گرفته است که به صورت تیتروار اشاره می‌شود و بیشترین تمرکز ایشان بر ریشه‌یابی تصوف و آداب مرتبط با آن است و نمونه‌های مرتبط با موضوع لباس هم، بیشتر بر خرّقه و انواع تن‌پوش‌های صوفیان متمرکز است و منابعی که به آن‌ها اشاره شده، مرتبط‌ترین منابع موجود در ارتباط با سرپوش‌های تصوف است.

- آباد، مهین (۱۳۸۷)، *نقد تصوف در مثنوی معنوی، مثنوی جام جم و دیوان حافظ*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده ادبیات، زبان‌های خارجی و تاریخ دانشگاه الزهراء (س)، استاد راهنما: ذوالفقار علامی مهمان‌دوستی.
- جلیلی، رضا (۱۳۹۳)، *تحلیل و نقد دیدگاه ابن‌تیمیه درباره تصوف*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه ادیان و مذاهب، دانشکده مذاهب، استاد راهنما: محمد محسن مروجی طبسی.
- بیرقدار آق‌بلاغ، مرضیه (۱۳۹۴)، *آداب و رسوم صوفیان بر اساس اوراد الاحباب و*

فصوص الآداب، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، استاد راهنما: محمد شادروی‌منش.

- کمانی، زهرا (۱۳۹۴)، نقد تصوف از منظر ابوالفرج عبدالرحمن ابن جوزی و پاسخ به نقدها با تکیه بر آراء امام خمینی (س)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، پژوهشکده امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی، گروه عرفان اسلامی، استاد راهنما: هادی وکیلی.
- هاوژین حامد، عبدالله (۱۳۹۸)، بررسی اصطلاحات و مفاهیم مشترک عارفانه در منطقی الطیر عطار و اشعار حافظ، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه کردستان، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی، استاد راهنما: طیبه فدوی.
- سجادی، علی محمد (۱۳۶۵)، خرقه و خرقه‌پوشی در تصوف اسلامی، رساله دکتری، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
- احمدی، طیبه (۱۳۹۵)، بررسی تاریخی مستحسبات صوفیه از ابتدا تا پایان قرن هفتم هجری، دانشگاه سمنان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، استاد راهنما: قدرت‌الله خیاطیان.
- خیراتی فرد، زهرا (۱۳۸۹)، تحلیل فقهی آداب صوفیانه، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه پیام نور استان تهران، مرکز پیام نور تهران، استاد راهنما: حسینعلی قاسم‌زاده.
- طالبان‌پور، پریسا (۱۳۹۰)، تحلیل مفاهیم نمادین رنگ‌ها در عرفان اسلامی (با استناد به متون نثر فارسی از قرن چهارم تا پایان قرن هفتم) و بررسی آن از نظر علم روان‌شناسی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شیراز، استاد راهنما: خیرالله محمودی.
- عزیزاد درخشان، آسیه (۱۳۹۳)، بررسی آداب و احوال صوفیه در سه دفتر اول مثنوی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تبریز، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، استاد راهنما: باقر صدری‌نیا.

- سیفی اقدم، بهجت (۱۳۹۵)، بررسی زبان و شرح لغات، ترکیبات و اصطلاحات فتوت‌نامه سلطانی ملا حسین واعظ کاشفی سبزواری، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه قم، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، استاد راهنما: سید علیرضا حجازی.
- افتخاری فر، سحرناز (۱۳۹۴)، لباس در آینه ادبیات عرفانی بر پایه مهم‌ترین متون سبک عراقی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه رازی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، استاد راهنما: محمدابراهیم مالمیر.

## ۲-۱. روش پژوهش

این پژوهش با تکیه بر یافته‌های تاریخی و منابع مکتوب، به تحلیل کیفی داده‌های تاریخی پرداخته و برای دستیابی به نتیجه مناسب، به منابع مرتبط با آداب تصوف مراجعه کرده و از میان آن‌ها مضامینی که سنخیت و تناسب بیشتری با موضوع دارد، تحلیل نموده است.

## ۲. چهارچوب نظری

امروزه پوشش و لباس به‌مثابه یک دیدگاه و نظریه جدید در ارتباط با هویت مورد توجه بسیاری از پژوهشگران قرار دارد. پوشاک و اجزای مرتبط با آن نه تنها بر حس زیبایی شناختی ما تأثیر می‌گذارد بلکه از ورای تاریخ و بررسی نمونه‌ها می‌توان علاوه بر درک صورت و ظاهر، به معانی نهفته در هریک از قطعات پوشش دست یافت و از آنجا که ادبیات و هنر ایرانی مملو و مشحون از این مفاهیم در قالب جملات حکیمانه و نغز است، در مسیر پژوهش با جملات پندآموز و حکیمانه‌ای روبه‌رو می‌شویم که بسیار ناب و در عین حال جدیدند.

نه هرکه طرف کله کج نهاد و تند نشست کلاه‌داری و آیین سروری داند (حافظ، ۱۳۵۹: ۱۷۰)

حاجت به کلاه «برکی» داشتنت نیست درویش صفت باش و کلاه تتری دار (سعدی، ۱۳۱۶: ۵۵)

در جهت صورت‌بندی تحقیق و یافتن ابهامات، دو پرسش‌ها مطرح شد: ۱. آیا با توجه به نوع نگاه رمزگونه اهل عرفان و تصوف به جهان هستی، ریشه‌های هویت ملی یا

عقیدتی را می‌توان در نوع پوشش و کلاه ایشان جست‌وجو کرد؟ ۲. آیا اجزای کلاه به معنای خاصی اشاره دارند؟

این پژوهش راهکارهای عملی مورد استفاده در سرپوش‌های صوفیه را که ظرفیت‌های مناسبی برای هویت بخشی دارند، بررسی کرده است.

## ۱-۲. تصوف

مهم‌ترین آراء، صوفی را مشتق از صوف (به معنای پشم) می‌دانند و صوفی را به سببی که جامهٔ پشمینه می‌پوشد، صوفی نامیده‌اند. هرکدام از واژگان کلمهٔ صوفی به مفاهیمی عمیق در تفکر صوفیه اشاره دارند: **صاد** به صبر و صدق و صفا، **واو** به ودّ و ورد و وفا، و **فاء** به فرد، فقر و فنا (نک: همایی، ۱۳۹۴: ۶۵-۷۷) و برخی از اندیشمندان از جمله جلال‌الدین همایی، ریشهٔ اصلی تصوف در اسلام را زهد و پرهیزکاری و کناره‌گیری از نعمات دنیوی می‌شمرند (نک: همو، ۱۳۶۲: ۶۳-۷۳).

## ۲-۲. ویژگی‌های پوشاک اهل تصوف

صوفیه معتقدند که تقریباً همهٔ پیامبران پشمینه‌پوش بوده‌اند و این سنت در دورهٔ اسلامی به اصحاب پیامبر و به‌ویژه اهل صُفّه رسیده است که در راستای ترکِ زینت و آرایش دنیا، این پوشش را اختیار کرده بودند (نک: سهروردی، ۱۳۶۴: ۱۶). پوشیدن خرقه به نوعی در معنای بیعت با شیخ و رمزی از ارتباط معنوی مرید و مراد بوده است.

واعظ کاشفی سبزواری، از بزرگان صوفیه در قرن نهم هجری، در توصیف خرقه چنین آورده است: «خرقه در لغت به معنی پاره و قطعه‌ای از جامه است و در اصطلاح، جامه‌ای را گویند که اهل فقر پوشند، چون اکثر جامه‌های ایشان که کهنه و سوراخ شده باشد، آن را خرقه گویند. صاحب خرقه باید رشتهٔ تعلق از جمیع علائق پاره کند و لباس نام و ناموس و زینت و رعنائی را منخرق سازد، و گفته‌اند که این نام را از خِرق گرفته‌اند» (کاشفی سبزواری، ۱۳۵۰: ۱۵۱ و ۱۵۲).

## ۳-۲. رنگ در پوشاک اهل تصوف

در روزگاران باستان، ایرانیان از رنگ‌های متنوعی در جامه‌های خویش استفاده می‌کردند

که نشانگر طبقه اجتماعی آنها بود؛ برای مثال، روحانیون جامه‌ای سپید و جنگاوران جامه‌هایی رنگارنگ با غلبه رنگ‌های سرخ و ارغوانی می‌پوشیدند و دهقانان جامه کبود یا نیلی. این سبک از رنگ‌آمیزی تا چند دهه پیش همچنان رواج داشت (بهار، ۱۳۸۱: ۷۴).

و اما در مسیر طریقت لازم بود رنگ لباس با احوال درونی و مقام سالک تطابق داشته باشد. رنگ سپید چون به صفا، گشاده‌رویی، ملاحظت و بی‌تکلفی نزدیک‌تر بود، در مرحله نخست نیکوتر شمرده می‌شد. شیخ نجم‌الدین رازی نیز درخشش رنگ سفید را قبل از هر رنگی می‌داند چون به عدم ظلمات نفس اشاره دارد. همچنین نور سرخ به کم شدن ظلمت نفس و زیاد شدن نور روح، نور زرد به غلبه نور روح و نور سبز به امتزاج نور روح با صفای دل اشاره دارد. جامه‌ای ازرق صوفیان نیز در همین راستا خاص مبتدیان این طریقه و نشان‌دهنده مقام ایشان بود (رازی، ۱۳۶۱: ۱۴۴).

در صوفی‌نامه به ارزش‌های نمادین رنگ اشاراتی چنین شده است: «رنگ کبود، شعاری است این طایفه را که هر طایفه‌ای را از طوایف، رنگی و شعاری گشته است، چنان‌که خلفا را سیاه که سیاهی به سیاست نزدیک‌تر است، و جنود را سرخ و لعل و سبز که این رنگ‌ها به طرب نزدیک‌تر است، و قومی دیگر را سپید که سپید به سلامت و دیانت نزدیک‌تر است، و همه رنگ‌ها چون سبز و سپید و سیاه جامه پوشند، اما کبود، شعار اهل طریقت است که کبودی به درد و آلم و مصیبت نزدیک است...» (العبدی، ۱۳۴۷: ۲۴۵).

به‌طور کلی، معیارهایی که صوفیه برای انتخاب رنگ داشته‌اند، به قرار زیر است:

**- هماهنگی با مقام و مرتبه سالک:** مریدان و رهروان غالباً برحسب نورهایی که در مراتب سلوک مشاهده و درک می‌کرده‌اند، در لباس خویش بهره می‌جستند، چون بنا بر اعتقادشان، هر جزئی از بدن انسان هنگامی که به زیور عبودیت مزین می‌شد، دارای نوری خاص بود که سالک آن را احساس می‌کرد (بغدادی، ۱۳۶۸: ۷۶). اهل تصوف در عین حال به این نکته هم اذعان دارند که لباس را به رنگی که مناسب حال ایشان بوده،



می پوشیده‌اند.

- **تناسب با مقاصد سیاسی و اجتماعی:** عباسیان پوشیدن لباس و عمامه سیاه را شعار خویش قرار دادند و از آنجا که احتمالاً صوفیان در همراهی با علویان در نقطه مقابل آن‌ها قرار داشتند، گاهی اوقات برای آشکار کردن این تضاد، از رنگ سفید در پوشش خود استفاده می‌کردند (بلخی، ۱۳۷۲: ۹۵).

- **تناسب با شرایط زندگی:** از آنجا که صوفیه مدام در سفر و اهل عبادت بودند، وقت چندانی را به شست‌وشوی جامه خویش اختصاص نمی‌دادند و در نتیجه، رنگ کبود را برای جامه خویش انتخاب می‌کردند که این پلشتی‌ها را بپوشاند و آن را عریان نسازد.

- **تطابق با شاخصه‌ها و خواسته‌های شیخ و مراد:** هر مریدی می‌بایست مطابق با روش زندگی و عملکرد استاد و شیخ خویش رفتار کند و در هیچ موردی به مخالفت با استاد خویش نپردازد (قطب‌الدین شیرازی، ۱۳۶۹: ۲۸۱). مجدالدین بغدادی نیز در اشاره به همین معنی چنین می‌گوید: «... هر که دست ارادت به دامن شیخی دراز کرده، نمی‌تواند از پیش خود چیزی را برای خویش برگزیند، بلکه بر او واجب است که از هر جهت از خواسته‌های او تجاوز ننماید، چنان‌که لباسی را بپوشد که او می‌پوشد، و خوراکی را بخورد که او می‌خورد تا از این راه بتواند مراتب تسلیم را در خویش به وجود آورد و کارهای خود را بر عهده خدای متعال درآورد» (بغدادی، ۱۳۶۸: ۸۰).

#### ۲-۴. شاخصه‌های حکمی در پوشاک صوفیان

در میان طریق مختلف صوفیه، اجزا و قطعات لباس با یکدیگر متفاوت بودند و برای مطالعه لباس اهل تصوف، سه گروه اصلی تن‌پوش، پاپوش و سرپوش را می‌توان مدنظر قرار داد. با توجه به محوریت سرپوش‌ها در این مقاله، اشاره‌ای مختصر به بالاپوش‌ها یا همان تن‌پوش‌ها خواهیم داشت.

از نظر کاشانی سالک با پوشیدن خرقة، توجه به غیر را از درون خویش دور کرده و جز به ذات خداوند، به چیزی دیگر توجهی نمی‌کند. هرچیز که در ظاهر او قابل مشاهده

است، گویای باطن نیز هست، تا در طریقت صادق، مخلص و محقق باشد نه کاذب و مرائی و مدعی، و دیگر اینکه پوشیدن خرقة به معنای قبول شیخ است و قبول شیخ صاحب ولایت، علامت قبول حق است (نک: عزالدین کاشانی، ۱۳۹۴: ۱۴۸-۱۵۰).

هجویری نیز برای اجزای ظاهری خرقة، معانی رمزی خاصی بیان کرده که دارای لطافت و زیبایی خاصی نیز هست: «قَبُّ یا قَبِّه (قسمت فوقانی یقۀ خرقة)، رمزی است از صبر؛ دو آستین رمزی است از خوف و رجا؛ دو تیریز (سجاف یا حاشیۀ پهنی که در دو طرف قبا یا پیراهن می دوزند) رمزی است از قبض و بسط؛ کمر رمزی است از خلاف نفس؛ گریبان رمزی است از صحت یقین، و فراویز (نوعی سردوزی بر لبۀ آستین و یقه از پارچه و رنگ متفاوت) رمزی از اخلاص است» (هجویری، ۱۳۰۴: ۹۳-۹۴).

در تقطیع رمزی حروف، برای حروف خرقة نیز معانی چندی بیان شده است: خ به خوف و خشیت، خیرخواهی و خرابی ظاهر؛ ر به رضا، راحت خلق طلبدن، رفق و رأفت؛ ق به قهر نفس، قرب و قبول، و ه به هدایت، هوان و هرب (خوار کردن دنیا و گریختن از خود) دلالت می کند (کاشفی سبزواری، ۱۳۵۰: ۱۶۴-۱۶۶). زمانی که مرید خرقة می پوشد، نگه داشتن حرمت خرقة بر وی واجب می شود. صوف سه حرف دارد: صاد، واو و فا. صاد صدق است و صفا و صیانت و صلاح؛ واو وصل است و وفا و وجد؛ فاء فرج است و فتح و فرح.

رهر و زمانی شایسته پوشیدن جامۀ پشمینه می شد که به این باور برسد که مُرَقَّع میراث حضرت آدم و حوا(ع) بوده و مفاهیم پنهان آن عبارت‌اند از: میم، معرفت، مجاهدت و مذلت؛ راه، رحمت و رأفت بی‌نهایت و ریاضت و راحت؛ قاف، قناعت و قربت و قوت و قول صحیح و درست، و عین، عیان شدن علم و عشق و عمل و نهادینه شدن این امور در مرید (باخرزی، ۱۳۸۳: ج ۲، ۳۰). از این منظر، «آستین مُرَقَّع»، همچون سلاحی است که سالک با آن به جنگ دشمن می رود، و پوشانندهٔ عیوب وی «میان‌بند» اوست که به معنای کمر همت بستن به بندگی پروردگار و «گریبان‌باز» به معنای فراخی سینه، رحمت و شفقت و مهربانی با همگان است.

## ۵-۲. توصیف ابعاد هویتی سرپوش‌های مردان

در فرهنگ ایرانی، همواره سرپوش‌ها بخش مهمی از پوشاک بوده و علاوه بر نقش حفاظتی در برابر حوادث طبیعی و سرما و گرما معرف موقعیت اجتماعی، شغل، مذهب، نژاد، قومیت و هویت افراد بوده است (رحیمی، ۱۳۸۵: ۱۹۹). در دوره اسلامی کلاه صرفاً به سپاهیان و نظامیان اختصاص داشته و عامه مردم از آن استفاده نمی‌کردند و همه دستاری بر سر می‌بستند (بلوکباشی، ۱۳۸۵: ۶).

در فرهنگ ایرانی پوشاندن سر برای مردان مترادف با چادر و پوشش برای بانوان بوده است و به همان نسبت که زنان بدون پوشش در ملأ عام ظاهر نمی‌شدند، مردان نیز بدون کلاه و سرپوش در انظار دیده نمی‌شدند. «سر»، سلطان و فرمانده بدن محسوب می‌شد و سربرهنگی را نشانه بی‌ادبی می‌شمردند و خود را ملزم به رعایت حرمت آن می‌شمردند و حتی هنگام خواب، «عرق‌چین» یا شب‌کلاه‌هایی بر سر می‌گذاشتند تا سرشان برهنه نماند.

اگر در منابع و متون تاریخی به جست‌وجوی انواع سرپوش مردان بپردازیم، نمونه‌های بسیاری موجود است ولی با توجه به مضمون اصلی این مقاله، از پرداختن جزئی به همه آن‌ها پرهیز کرده و بر اسنادی متمرکز می‌شویم که نمایانگر ریشه تاریخی سرپوش‌ها و کلاه‌های اهل عرفان باشد.

در بررسی تاریخی منابع مکتوب و در راستای دستیابی به سرمنشأ شکل و فرم ظاهری این سرپوش‌ها و با جست‌وجو در انواع تاج‌ها و کلاه‌های باقی‌مانده از گذشت دوران در میان نمونه‌های ملل مختلف، شاید بتوان سرمنشأ این سرپوش‌ها را به‌لحاظ شکل ظاهری در «باشلق»‌های هخامنشی یافت. علامه دهخدا «باشلق»، «باشلیق» یا «باشلیق» (تُرکی استانبولی Başlık) را سرپوشی توصیف کرده مخروطی‌شکل که در گذشته و حال از سوی ایرانیان و تُرکان مورد استفاده قرار می‌گرفته است (نک: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل واژه باشلق).



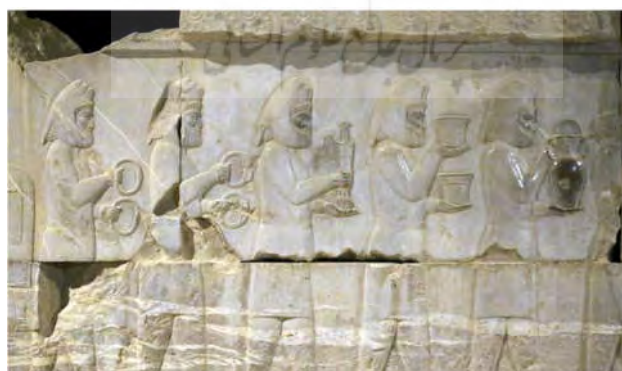
این کلاه از جنس نمد یا کتان و قسمت بالای آن معمولاً تیز و بلند و به شکل کیسه مخروطی بوده که به عقب یا جلو برمی گشته و گاهی اوقات در پشت کلاه دنباله کوتاهی برای پوشش گردن، در دو طرف صورت و پوشش گوش‌ها وجود داشته است.

تصویر ۱: سکه چهارم پیش از میلاد، پادشاه لیکیه با باشلق هخامنشی

<https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A8%D8%A7%D8%B4%D9%84%DB%8C%D9%82#/media/%D9%BE%D8%B1%D9%88%D9%86%D8%AF%D9%87>



تصویر ۲: سیتی‌ها با کلاه‌های نوک‌تیز، ورودی پلکان آپادانا تخت جمشید (شهبازی، ۱۳۸۳: ۵۱)



تصویر ۳: اقوام کاپادوکی با کلاه‌های نوک‌تیز، ورودی پلکان آپادانا تخت جمشید (شهبازی، ۱۳۸۳: ۵۱)

نمونه مشابه دیگر «تیار» یا «تیاره» است که با نام‌های دیگری نیز آورده شده است؛ از جمله «کیداریس»، «کیتاریس»، «سیداریس» و «کیرباسیا» (=کورباسیا) که مشابه باشلق بلند و نوک تیز از جنس نمد، چرم یا ابریشم لطیف است که داخلش را اغلب با پوست حیوانات کمیاب آستر می‌کردند. تیاره به اشراف تعلق داشت و فقط شاهنشاه تیاره‌ای با نوک ایستاده بر سر می‌گذاشت، درحالی‌که نوک کلاه‌های دیگران به عقب خمیده بود. گذاردن این کلاه در سراسر خاورمیانه امروزی رایج بود و موبدان و رهبران دینی نیز آن را بر سر می‌گذاشتند. این سرپوش از قلمرو تبت تا سرحدات هلنی، با نام کلاه «فریجی»، البته با اندکی تغییر در فرهنگ‌های رومی و اروپایی باقی ماند (نک: شهبازی، ۱۳۸۳: ۴۹-۵۳). در باخترزمین کلاه‌های مخروطی به دلک‌ها اختصاص داشت ولی در شرق این کلاه پوششی مقدس محسوب می‌شد و روحانیون در دورا و اروپوس این کلاه را بر سر می‌گذاشتند و بعد از اسلام توسط بعضی از فرقه‌های دراویش مورد استفاده قرار گرفت (ویدن گرن، ۱۳۸۳: ۴۷ و ۴۸).



تصویر ۴: سردیس‌های نمرود داغ (گیرشمن، ۱۳۷۰: ۶۱-۶۳)

سرپوش‌های نوک تیز و قوائم اشکانیان نیز یادآور توصیف هردوت از سرپوش سکاهاست که «کورباسیا» به معنی محافظ گردن بوده است. شواهد نشان می‌دهد که این سرپوش به لحاظ ظاهری متغیر و دارای حداقل دو گونه شناخته شده بر اساس ارتفاع بوده است (نک: افکنده و افشاری، ۱۳۹۸: ۳۴-۳۹). در طول قرن اول کلاه‌های نوک تیز رایج در نمرود داغ و نمونه‌های پارتی به صورت کلاه‌های بلند و گرد شده رواج داشته است و در دوره ساسانی با کمی تغییر در نوک کلاه، به گردی گرایش پیدا کرد. کلاه‌ها و

سرپوش‌های کشیده مینیاتورهای مانویان با نوک گرد در تورفان، یکی از شواهد مرتبط با این موضوع است. در میان سغدیان نیز کلاه‌های نوک‌تیز از رایج‌ترین اشکال سرپند مردان بود (نایمارک، ۱۳۸۳: ۱۲۳).



تصویر ۶: تندیس شاهزاده پارتی. بخشی از اثر  
(گیرشمن، ۱۳۷۰: ۸۹)



تصویر ۵: نقاشی مانوی در تورفان  
(<https://article.tebyan.ne>)



تصویر ۷ و ۸: صورت فلکی قیفاوس از نسخه خطی صورالکواکب عبدالرحمن صوفی

(<http://malekmuseum.org/>)



پس از اسلام و با توجه به امتداد خط فکری ایرانیان و تکامل آن از دوره باستان تا دوره اسلامی، شاید بتوان صورت ظاهری سرپوش‌های تصوف را بر مبنای شواهد مورد اشاره در کلاه‌های قبل از اسلام جست. از دوره عباسیان در کاخ جوسق الخاقانی تصاویری از روحانیون با باشلق نوک‌تیز موجود است. همچنین در کتاب *صور الکواکب* عبدالرحمن صوفی، نماد صورت فلکی قیفاووس کلاهی بلند مشابه با کلاه‌های مانویان با سر گرد شده و مشبک بر سر دارد که اتینگهاوزن با استناد به منابع ادبی و تاریخی آن را «قلنسوه» می‌شمرد که سربند رسمی خلفای اموی و اوایل عباسی محسوب می‌شده و منشأ آن را از کیرباسیای هخامنشی می‌داند (پک، ۱۳۸۳: ۱۴۸-۱۵۰). این کلاه در *لغت‌نامه دهخدا* نیز کلاهی نوک‌تیز توصیف شده است (دهخدا: ذیل واژه قلنسوه).

در قرون اولیه اسلام، اگرچه در بیشتر مواقع دستاری بزرگ بر سر می‌بستند که یک سرش در پشت سر آویخته بود، صوفیان جوان نیز همین کلاه مخروطی و بلند از جنس کرباس و به رنگ سیاه، سفید یا سبز به نام تاقیه (= طاقیه) یا قلنسوه را بر سر می‌گذاشتند. این طاقیه کلاهی مخروطی‌شکل و بلند و قسمت بالایی آن گرد و صاف بود و داخلش را با قطعات کاغذ آستر می‌کردند و میان آستر و قسمت بیرونی کلاه را با قطعات کاغذ یا پنبه می‌انباشتند تا استوار و عمود بایستد. این نوع سرپوش شباهت بسیاری با برخی از کلاه‌های دراز و مخروطی امرا و سلاطین این دوره داشت. گویا «مُزْدُوجَه» (کلاه دورویه) که شیخ ابوسعید بر سر می‌گذاشته نیز همین قلنسوه بوده است. (نک: چیت‌ساز، ۱۳۷۹: ۲۶۵-۲۶۷؛ ابی‌الخیر المیهنی، ۱۳۶۶: ج ۲، ۵۴۶-۵۴۷).

کلاه ترک در زمان سلطان حیدر از معنا و محتوای طریقتی خالی و نماد شریعت شد و ترک صوفیانه جای خود را به دوازده امام (ع) داد. این اقدام با اقداماتی برای کسب قدرت توأم شد و به تأسیس سلسله صفوی توسط شاه اسماعیل انجامید. صوفیان با تغییر ساختار مفهومی کلاه ترک، از حوزه نظر به میدان عمل گام نهادند و آرام‌آرام جامه شریعت را بر تن طریقت کردند (نک: حسنی، ۱۳۸۸: ۶۹-۷۱). این کلاه با دوازده ترک، نخست ویژه عرفا و صوفیان بود ولی بعدها کلاه ویژه درباریان و فرماندهان شد (غیبی، ۱۳۸۴: ۴۳۷).

بسیاری از سفرنامه‌نویسان نیز از جمله دلاواله و اولثاریوس، به تاج دوره صفوی اشاره و آن را کلاه بی‌لبه قرمزی توصیف کرده‌اند که دوازده ترک به نشانه دوازده امام داشته است و به‌جز مواقع تشریفاتی به‌ندرت بر سر گذاشته می‌شد (دزی، ۱۳۸۳: ۶۷).



تصویر ۹: سرپوش قزلباش‌ها (ذکاء، ۱۳۵۰)

## ۲-۶. سرپوش صوفیان (تاج)

تاج، معرب و دگرگون‌شده واژه *tāga* در فرس باستان است که احتمالاً از ریشه هندواروپایی *teg-s* به معنی «پوشاندن و دربرگرفتن» مشتق شده است (حسن دوست، ۱۳۸۳: ج ۱، ۳۱۶). بااینکه واژه تاج تاکنون در نوشته‌های فارسی باستان و میانه دیده نشده، شاید در فارسی باستان *tāga-* بوده باشد. تاج به زبان‌های ارمنی، سریانی و عربی راه یافته و در زبان‌های هندی و ترکی عثمانی به‌صورت تاج به کار می‌رود (کیا، ۱۳۴۸: ۱۷).

واژه *taga* در اشعار عرب نیز مشاهده شده و در زبان ارمنی، تگ (*tag*) در معنای تاج و تگور (*tagour*) به معنی تاجور یا همان شاه است که احتمالاً از زبان ایرانیان عاریت گرفته شده است (پورداوود، ۱۳۳۱: ۳۰۶). عرب واژه تاج را جمع بسته و صورت‌هایی



چون تائج و متوَّج (= تاجدار)، تَتوَّج (= تاج بر سر کسی نهادن) و تَتَوَّج (= تاج بر سر گذاشتن) و تیجان و اتواج را از آن ساخته است (نک: کیا، ۱۳۴۸: ۱۸).

یکی از واژگان مترادف با تاج، افسر است که در واقع همان کلاه باشکوهی است که در مواقع خاص روی سر می‌گذارند. این واژه در زبان‌های پارسی باستان، اوستایی و سانسکریت به معنای سر به کار رفته است. در زبان پهلوی هم مشابه معنایی که در *کارنامه اردشیر پاپیکان* اپیسر (apisar) و به معنای افسر (بر سر) به کار رفته، مورد استفاده قرار گرفته است (نک: پورداود، ۱۳۳۱: ۳۰۵ و ۳۰۶).

تاج‌هایی که اهل طریقت بر سر می‌گذاشتند عبارت بود از: تاج نمد<sup>۱</sup>، تاج پوست<sup>۲</sup>، تاج هزار بخیه<sup>۳</sup>، تاج قریشی<sup>۴</sup>، تاج مفتول<sup>۵</sup>، تاج پشمینه<sup>۶</sup>، کله‌پوش<sup>۷</sup> و مزوجه<sup>۸</sup>. و روی تاج الف نمد<sup>۹</sup>، غرجق<sup>۱۰</sup>، گلیم<sup>۱۱</sup>، شمله<sup>۱۲</sup> و عمامه<sup>۱۳</sup> می‌بستند. رنگ تاج و وصله‌های روی آن نشانه‌ای بود از میزان دستیابی صاحب کسوت به اخلاق شایسته:

- تاج یا وصله سفید نشانه دوری از وسوسه‌های شیطانی.
- تاج یا وصله سیاه بر سرپوش نشانه دستیابی به سرچشمه معرفت.
- تاج یا وصله سبز نشانه گشاده‌رویی.
- تاج یا وصله کیود نشانه همت عالی و بزرگ‌مرتبه بودن و روا کردن حاجت دردمندان.

• تاج خودرنگ نشان از امین بودن و رویش (مونس‌ی و همکاران، ۱۳۸۹: ۸).  
مجدالدین علی قوسی نیز تاجی را که دوازده ترک دارد و از سقرلاطی سرخ آماده می‌شود، در زمره کسوه‌های معروف می‌شمرد. عدد ترک‌ها به تعداد ائمه اثنی عشر(ع) است. در عین حال به کلاه درازی هم که درویشان بر سر می‌گذارند و اغلب دور آن رشمه یا پارچه می‌پیچند نیز تاج گفته می‌شود (کیا، ۱۳۴۸: ۱۹-۲۱).

بزرگان صوفیه همواره خود را سلطان فقر و عالم معنا می‌شمردند، و از آنجا که مفهوم سلطنت با مصداق تاج همراه بوده، آن‌ها همواره کلاهی با علائم و نشانه‌هایی خاص که گواه قدرت و حکومت معنوی‌شان بوده، بر سر می‌نهادند. به باور اهل

تصوف، تاج در معنای کلاه است و به تاج فقر نیز شناخته می‌شده است. بسیاری از مشایخ صوفیه از جمله سلطان اویس قرن، سلطان ابراهیم ادهم، سلطان ابوسعید ابوالخیر و... با نام و عنوان سلطان مشهور شده و برخی نیز کلاه صوفیه را تاج کرامت می‌شمرده‌اند که به سر گذاشتن آن، سبب دوری از تکبر و تجبر می‌شود (باخرزی، ۱۳۸۳: ج ۲، ۳۳).

در *اسرار التوحید* از قول شیخ ابوسعید ابوالخیر مهنه‌ای که از مرشدان صوفیه در قرن پنجم بوده، نیز اشاراتی به ارزش سرپوش در نزد ایشان شده است: «... روزی جمعی بودند و هیچ گشاده نمی‌شد. ما دستارکی در سر داشتیم، در راه ایشان نهادیم.» نیز در همان کتاب آمده که روزی شیخ، صوف (پشمینه‌ای) سرخ بر تن و دستاری سپید بر سر بسته بود و در حالتی که از هیجان برافروخته شده بود، سخن می‌گفت (ابی‌الخیر المیهنی، ۱۳۶۶: ج ۱، ۳۲ و ۱۸۵).

در سده‌های آغازین قمری، کلاه نمادی فقط در انحصار درویشان نبود و بسیاری از گروه‌های مختلف جامعه از جمله تهیدستان و روستاییان نیز این نوع کلاه را بر سر می‌گذاشتند. در *تذکره الاولیا* نیز بارها از نمونه‌های کلاه پیشین یا نم‌دین صوفیان، سخن به میان آمده است.

هر طایفه‌ای که به شیخی از شیوخ صوفیه منتسب بود، خرقة و تاج خاص خود را داشت و بر بالای تاج نیز پارچه‌ای از جنس پشم یا پنبه بسته می‌شد. بعضی از این تاج‌ها سفید و سیاه و بعضی رنگی بوده‌اند. مشایخ برای جذب مریدان خویش، رنگ‌ها یا شاخصه‌هایی برای خرقة و تاج در نظر می‌گرفتند. برخی همچون اویس قرنی، بر خرقة و تاج، رقعه رقعه می‌دوختند، و برخی چون ابراهیم ادهم، بر خرقة و تاج، بخیه می‌کشیدند. ابویزید بسطامی از دو رنگ کبود و سفید، رقعه رقعه با بخیه جمع می‌کرد و گاه از بخیه کشیده، فقط تاج یا خرق، سفید یا کبود محض می‌پوشید. برخی هم نقش عصا را به صورت خودرنگ یا از رنگی دیگر بر تاج می‌دوختند (شاه داعی شیرازی، بی تا: ۴۶).

رمز و نشانه در کلاه‌ها و  
سرپوش‌های صوفیان ایران

۲۳



تصویر ۱۰: انواع سرپوش‌های اهل تصوف

(<https://www.pinterest.com/pin/303289356129919723/>)

## ۷-۲. ترک در تاج‌های اهل تصوف

در فرهنگ‌های مختلف، تعابیر، معانی و توصیفاتی مختلف راجع به ترک آورده شده است. دهخدا به این مسئله اشاره دارد که چهار ترک و دوازده ترک، از واژگان متداول در عرقچین و کلاه دراویش بوده است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل واژه ترک). واژه ترک در اشعار شعرا هم مورد توجه قرار گرفته که به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

که این هفت اختر تابان مطیع‌اند کلاهی را که ترک او چهار است  
(سعد سلمان، ۱۳۶۲: ۴۹)

در کلاه فقر می‌باشد سه ترک ترک دنیا ترک عقبی ترک ترک  
(آرتیمانی، ۱۳۴۵: ۱۲۳)

شکل هلال هر سر مه می‌دهد نشان از افسر سیامک و ترک کلاه زو  
(حافظ، ۱۳۶۲: ۸۱۲)

طریق کام‌بخشی چیست ترک کام خود کردن کلاه سروری آن است کز این ترک بردوزی  
(همان: ۹۰۶)

صاحب دستور *الاخوان* ترک را بازماندن و دست برداشتن و رها کردن (دهار، ۱۳۴۹: ج ۱، ذیل واژه ترک)، و نفیسی نیز کلاهخود و مغفّری معنی کرده که در روز جنگ بر سر نهند؛ همچنین بخشی از کلاه و خیمه و مانند آن همچون کلاه سه ترک و چهار ترک (نفیسی، ۱۳۵۳: ج ۲، ذیل واژه ترک).

پیشینه توجه به ترک کردن ناراستی‌ها و بی‌توجهی به امور دنیایی و ترک آن‌ها در بین حکمای ایرانی قبل از اسلام نیز وجود داشته است. همین آموزه‌ها زمینه‌ای مساعد را برای پذیرش تعلیمات صوفیانه فراهم کرده است.

در برخی از منابع تاریخی نیز از جمله سروده‌های عارف اردبیلی (در ارتباط با دژ گلستان فرهاد شروانشاه) - قرن هشتم قمری - به کلاه‌های بیست ترک اشاره شده است: کلاه بیست ترکی بر سر اوست مُرَقَّع خِرَقَه پوشی در بر اوست (عارف اردبیلی، ۱۳۵۳: ۱۲)

در نزد صوفیه کلاه یا تاج، از جمله لباس‌هایی بود که بسته به نظر پیر یا مراد یا شیخ هر طریقت انتخاب می‌شد. تنوع سرپوش صوفیان، از نظر جنس و شکل و رنگ، حاکی از وجود تنوع آراء و تعدد طوایف صوفیه است (حسنی، ۱۳۸۸: ۵۹). در واقع اهل تصوف با پوشیدن لباس‌هایی در الگوها یا رنگ‌هایی خاص به صورتی نمادین، دیدگاه‌های خویش را عیان، و به نوعی طریقه‌ها و گروه‌های خویش را متمایز از بقیه می‌نمودند. در این میان به انواع کلاه‌ها و سرپوش‌ها نیز اشاره شده که هر بخش آن بیانگر راز و رمزی بوده است.

معنا و مفهوم ترک در نزد طریق مختلف صوفیه، متفاوت است. کلاه‌های یک ترک تا هفت ترک، دوازده تا چهارده ترک و بیست و چهار و بیست و هشت ترک، از انواع همین نمونه‌های مختلف‌اند که نشانگر گوناگونی دیدگاه‌های مرشدان و پیران است. نزد متصوفه، طیّ طریق بدون همراهی مرشد و راهبر، امکان‌پذیر نیست. نحوه عملکرد مرشد، ملاک رفتار مریدان و پیروان قرار می‌گیرد. با توجه به اینکه تعداد ترک‌ها دارای مفاهیمی نمادین‌اند، به بخشی از آن‌ها اشاره می‌شود:

سه ترک: از ابوبکر و راق در ارتباط با زهد پرسیدند. وی سه حرف تشکیل‌دهنده زهد را ملاک چیزهایی که باید ترک کرد قرار داد: «ترک زینت»، «ترک هوا» و «ترک دنیا» (عبادی المروزی، ۱۳۹۱: ۴۴).

چهار ترک: به حکمت کلاه‌های چهار ترک در *افضل الفوائد* اشاراتی شده است؛ از جمله اینکه «طاقیه» چهار خانه دارد: اول خانه شریعت، دوم خانه طریقت، سوم خانه معرفت و چهارم خانه حقیقت. معنای هر ترک بدین قرار است که آن کسی که کلاه یک ترک ببوشد، یعنی جز خدای تعالی در خاطر اندیشه او چیزی دیگر نباشد و از همه امور دنیوی دور باشد؛ کلاه دو ترک به این مضمون است که اول ترک دنیا کند و ذاکر باشد و جز یاد حق چیز دیگر ذهن او را مشغول نکند، و دوم اینکه گرد خلق دنیا نگردد و از ایشان دور باشد؛ کلاه سه ترک بدین مفهوم است که همه لذت‌ها، شهوت‌ها، هواهای نفسانی و امور دنیوی را ترک کند و دل را از هرگونه ریا و غلّ و غش پاک گرداند، و فقط با حق مؤانست داشته باشد و از اصحاب دنیا دوری گزیند؛ کلاه چهار ترک بدین معنی است که طریقه ترک دنیا را پیشه کند و جز ذکر کلامی بر زبان جاری نیآورد، و از منظر دید اغیار دور باشد، و در نهایت دل را از دوستان دنیا و هر آنچه در آن است، پاک گرداند (علی بدخشی، ۱۳۷۶: ۴۳۹-۴۴۲). سلمان ساوجی، حقیقت فقر را در چهار ترک مورد ملاحظه قرار داده است:

گر سرو برگ کلاه فقر داری ای فقیر      چار ترکت باید اول تا رود کارت ز پیش  
ترک اول ترک مال و ترک دوم ترک جاه      ترک ثالث ترک راحت، ترک رابع ترک خویش  
(ساوجی، ۱۳۷۱: ۵۷۹)

دوازده ترک: بر اساس منابع، کهن‌ترین تاج دوازده ترک مربوط به شاه نعمت‌الله ولی کرمانی و طریقه منسوب به اوست. وی از بزرگان سلاسل صوفیه محسوب می‌شود. درباره وی نقل شده که غالباً هریک از مریدان خدمت ایشان می‌آمد، تاج، کسوه یا خرقة‌ای را برای متبرک کردن با خود می‌آورد. این تاج از جنس نمد و دارای پنج ترک بود، تا زمانی که یکی از مریدان و سالکان ایشان به نام سیّد منهاج، تاج

دوازده تَرکی را به نظر ایشان رسانید و اجازه دوختن خواست. بعد از آن بود که تاج دوازده تَرک برای همه مقرر گردید (نوربخش، ۱۳۳۸: ۵۰).

فرقه خاکساریه هم کلاهی مخروطی از نمد یا پارچه ضخیم دارای دوازده تَرک (به تقلید از سلسله نعمت‌اللهی) که روی آن ابیاتی مختلف نگاشته می‌شد، بر سر می‌گذاشتند. گاهی در فواصل تَرک‌ها، علاوه بر اشعار، کلمات یا علی مدد، یا علی و اسامی الله تعالی را هم قلاب‌دوزی می‌کردند. از نظر ایشان تاج در معنای توکل بود و مقصود آن‌که وقتی تاج توکل بر سر می‌گذاری، دیگر در غم روزی نباید باشی، چون حق روزی‌رسان است (همان: ۵۱).

عبادی هم ده خصلت را برای رستگاری برشمرده است: طمع بریدن از فضول دنیا، خلق نیکو، چشم فرو داشتن از عیب خلق، مروت، حفظ حواس، سخاوت، قمع غضب، مخالفت شهوت، حلم و صوق و وفای به عهد (عبادی المروزی، ۱۳۹۱: ۳۷-۳۹).

چنین به نظر می‌آید که طی کردن مراتب فقر و زهد در بین تمامی طریق صوفیه به‌طور مشترک وجود داشته است و در تمامی مراحل سلوک، صوفی از همه‌چیز دست می‌شسته، به تَرک اخلاق و رفتار ناشایست می‌پرداخته، همه توجه خود را به‌سوی حق تعالی منحصر کرده و به مقام خاص نائل می‌شده و کلاه فقر یا همان تَرک را بر سر می‌گذاشته است (نک: کبری، ۱۳۶۳: ۴۴). مفهوم کلاه، ریشه در عملکرد سالک داشته و تعداد تَرک‌های به‌کاررفته در آن به‌منزله اعمالی بوده که باید تَرک شود. گاه کلاه فقر حتی از تاج پادشاهان نیز باارزش‌تر شمرده می‌شده است:

همه عالم فدای ما باشد	هرچه باشد برای ما باشد
فقر ما تاج سلطنت بخشد	شاه عالم گدای ما باشد
بود و نابود صورت و معنی	از فنا و بقای ما باشد

(شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۹۱: ۱۸۵)



تصویر ۱۲: تصویری از شاه نعمت‌الله ولی با کلاه  
ترک‌دار صوفیه (<https://fa.wikipedia.org>)



تصویر ۱۱: تاج ترک‌دار اهل تصوف  
(<https://www.pinterest.com/pin/316659417548757589>)

بعضی از طریقه‌های صوفیه، از جمله طریقهٔ بکتاشیه و پیروان حاج بکتاش که در سرزمین عثمانی ساکن بودند، علاوه بر کلاه‌های به نام «آلف خراسانی»، کلاه‌هایی دیگر نیز به نام‌های «سیفی»، «تاج قلندری»، «تاج جلالی» یا «حسینی» و «دگمه» که دوازده ترک در قبه و چهار ترک در لنگر (قسمت پایینی) داشت، بر سر می گذاشتند. شمس تبریزی نیز کلاه آلف خراسانی که سفیدرنگ و در قبه (قسمت فوقانی) آن چند ترک و در رأس آن دگمه‌ای بوده، بر سر می گذاشته است (گولپینارلی، ۱۳۶۳: ۱۲۳-۱۲۵). در همه حال، مسئلهٔ مجازی و رمزی بودن این ترک نیز مورد توجه و اشاره بوده، چنان‌که در برخی از سروده‌های شاه نعمت‌الله ولی اشاره شده است:

ای که می‌پوشی لباس اهل دل، یک ره که ره معنی، ده و دو ترک دارد شاه  
ترک بخل و ترک بغض و ترک قهر و ترک کین ترک خودبینی و ترک عیب کن بی‌اشتباه  
ترک نخوت ترک شهوت ترک آزار کسان ترک خور پس ترک خواب و ترک افعال تباه  
(شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۱۹۱: قطعات، ش ۱۰۳)

شاه داعی شیرازی، چهار نوع ترک (مال، جاه، راحت و خویشتن خویش) را لازمهٔ رسیدن به سعادت دانسته و مراتب موجود در هر ترک را سه مرتبه می‌داند: مرتبهٔ مبتدی،

مرتبه متوسط و مرتبه منتهی که از ضریب تعداد ترک‌ها با مراتب (مال، جاه، راحت و خویشتن خویش) عدد دوازده حاصل می‌شود. وی در *تاج‌نامه‌اش* دوازده ترک تاج را کلمه شهادتین و لا اله الا الله می‌داند و به دوازده حجاب، دوازده برج، دوازده ماه سال، دوازده ساعت هر یک از شب و روز و دوازده ائمه اثنی عشری نیز اشاره کرده است (شاه داعی شیرازی، بی تا: ۴۷).

### ۳. نتیجه‌گیری

بررسی و مطالعه در منابع مرتبط در اثبات فرضیه ابتدای مسیر، بسیار کارگشا است. در بیان اهمیت سرپوش صوفیان برای حضور در فضای اجتماعی و تأثیرگذاری بر مخاطبان، تمامی اجزای سرپوش از تعداد ترک‌ها و برش‌ها گرفته تا رنگ، فرم و نقش و... اهمیت می‌یابند چون رابطه فرمی و مراتب سیروسلوک را دسته‌بندی می‌کنند و به آن نظم و انضباط می‌بخشند. از طرفی بررسی تاریخی سرپوش‌ها نمایشگر اهمیت این موضوع و سیر تحول و تطور آن در طول تاریخ بوده و در بیشتر مواقع نقش هویتی خویش را به خوبی ایفا می‌کند؛ یعنی نوع سرپوش حکایتگر پیشه، دین و مذهب و حتی اتصال به یک نوع خط فکری خاص و حتی تمول یا فقر افراد است.

جامعه مخاطب مورد بحث در این پژوهش یعنی صوفیان، برای نمایش وابستگی خویش به یک مرشد و پیر راه، از نوع پوشش و به‌خصوص سرپوش وی تقلید می‌کردند که در مسیر سیروسلوک سرپوش‌ها نشان‌دهنده مراتب عرفانی ایشان بود و تعداد ترک یا همان برش‌ها نماینده میزان دوری از ناراستی‌ها و بی‌اخلاقی‌ها شمرده می‌شد. کاربرد عمومی ترک در سرپوش‌ها در دوره صفویه تداوم یافت و با توجه به شواهدی که از حضور این ترک‌ها قبل از سلطان حیدر وجود دارد، استفاده زیرکانه از این موضوع سبب همدمی و ایجاد نظم و انضباط خاصی در دولت صفویه شده است ولی به‌مرور، ویژگی‌های معنوی خود را از دست داده و با اغراض سیاسی ترکیب و ابعاد معنوی آن کمرنگ می‌شود.

در جمع‌بندی این تحقیق آنچه می‌تواند حق مطلب را ادا کرده و در جامعه امروز



دارای ارزش بوده و کارگشا باشد شامل موارد زیر است:

۱. توجه به ارزش‌های استفاده از یک لباس شاخص برای ایجاد اتحاد و یکدستی افراد در گروه‌های مختلف و نشان‌دهندهٔ طریقه، روش و سبک زندگی ایشان؛
  ۲. ایجاد نظم و انضباط بیشتر و بهتر و شناسایی و تمایز افراد در بین گروه‌های مختلف؛
  ۳. اثربخش بودن تأثیر روانی و نمادین رنگ‌ها بر بهبود عملکرد افراد؛
  ۴. ایجاد حس رضایت افراد از عملکرد خویش و خودکترلی.
- با توجه به تأثیرگذاری نوع پوشش افراد در فضای شهری و تأثیرات مناسب آن در روابط اجتماعی و آرامش درونی افراد و از آنچه دربارهٔ دلالت‌های معنوی و عرفانی پوشش گفته شد، شاید در جامعهٔ امروز ایران نیز بتوان از این آموزه‌ها به‌عنوان برون‌رفتی از جریانات نامناسب حاکم بر حوزهٔ لباس و پوشش استفاده و روح معنوی ویژه‌ای را با انتخاب سبک و روش پوشش مناسب در جامعه ایجاد کرد.

### پی‌نوشت‌ها

۱. **تاج نمد:** این تاج پس از اصرار حضرت موسی(ع) به دیدن پروردگار و بی‌هوش شدن از پرتو تجلی باری تعالی بر کوه طور و توبه از این اصرار بی‌مورد به فرمان خدا توسط جبرئیل بر سر وی گذاشته شد. بعد از ایشان حضرت مولانا نیز این نوع تاج را بر سر می‌نهادند، از این رو به «مولوی» مشهور شد و از وی به درویشان و مفردان رسید. کسی شایستگی پوشیدن این تاج را داشت که همچون موسی(ع) مست جام محبت الهی باشد و در شوق لقای دوست از سر گذشته، جان بیازد و در بی‌خویشی و بی‌هوشی محو شود و لوای عشق بر سر میدان مردانگی و فرزاندگی بگذارد.
۲. **تاج پوست:** پوشیدن این تاج زیندهٔ کسی است که صفت نفع رساندن داشته باشد و هرکه تاج پوست بر سر می‌گذارد به مقدار مقدور فایده به خلق برساند و سر تسلیم بر خط فرمان نهد و هرچه بدو رسد روی نتابد.
۳. **تاج هزار بخیه:** این تاج از آن کسی است که هزار تیغ جفا بر سر خورد و روی از عشق نگرداند.
۴. **تاج قریشی:** کسی که سر نفس به تیغ ریاضت بریده باشد و هزار برش به خنجر مجاهده بر فرق هوای (جسمانی و آرزوی) شیطانی کشیده باشد.
۵. **تاج مفتول:** این تاج برای کسی است که چون شمع سرزدهٔ آتش محبت باشد و به شعلهٔ نامرادی خود را می‌سوزد و دیگران را می‌افروزد.

۶. **تاج پشمینه:** کسی که سر از دایره حیوانی بیرون برده باشد و در زمره انسانی آورده و هرچه از او در وجود آید، بر وجهی باشد که شاید.
۷. **کله پوش:** آن که از زینت نام و زیب ناموس گذشته باشد و خاک بر فرق قبول و رد خلایق پاشیده.
۸. **مزوجه:** این تاج از آن کسی است که به مقام قرب رسیده باشد و از مرتبه قاب قوسین باخبر گشته، چه هر ترک از آن به مثابه قوسی است و هریک از دو پهلو آن باز به شکل قوسی و حقیقتش آن است که کسی تا ترک دنیا و آخرت نکند، او را نرسد که آن تاج بر سر نهد.
۹. **الف نمد:** الف صورت راستی است و چون به شکل دایره بر گرد تاج پیچیدند دایره راستی باشد و معنی او آن است که ما سر از دایره راستی بیرون نداریم و هر که راست است (ما) به او سر در میان آریم و بعضی گفته اند تاج نقطه مرکز است و دور الف نمد شکل محیط دایره به این معنا که الف نمد کسی تواند بست که از نقطه وحدت و دایره کثرت باخبر باشد. هم در آینه وحدت جمال کثرت مشاهده تواند کرد و هم در مرآت کثرت جلوه وحدت تواند دید.
۱۰. **غرجق:** از سلمان به یادگار مانده است و به معنای خدمت به پنج تن آل عباس است. دارای پنج وصله است که از حسنین و محمد حنفیه و حضرت علی بر تاج سلمان بسته شده بود و هر وصله اشاره به محبت یکی از این پنج نفر دارد.
۱۱. **گلیم:** به گلیمی اشاره دارد که حضرت رسول، علی و فاطمه و حسن و حسین در زیرش جمع شدند و به آل کسا یا همان آل عبا معروف شدند. گلیم را در عربی کسا و عبا نیز خوانند. حضرت رسول این گلیم را در خانه فاطمه گذاشت و حضرت علی به جهت حرمت حق رسول (ص) آن را پیوسته به سر می بست. گلیم بستن حق کسی است که به محبت آل عبا طریقت طهارت ورزیده باشد و از رجس نفس پاک شده و سر خود را در زیر گلیم فقر کشیده است.
۱۲. **شمله:** شمله را کسی می تواند بست که شفقت و مرحمت او به همه کس برسد و بر همه کس مهربان و مشفق باشد تا حق آن کسوت به جای آورده باشد.
۱۳. **عمامه:** عمامه کسی می تواند بست که از سادات و علما و مشایخ و اهل فضل و اغنیا باشد و اگر درویشان بندگان به اثبات باید بست (نک: کاشفی سبزواری، ۱۳۵۰: ۱۸۴-۱۹۲).

## منابع

۱. ابی الخیر المیهنی، محمد بن منور ابی سعد بن ابی طاهر ابی سعید فضل الله (ابوسعید ابوالخیر) (۱۳۶۶)، *اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید*، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیع کدکنی، چ ۱، تهران: آگاه.

۲. آرتیمانی، رضی‌الدین (۱۳۴۵)، *دیوان رضی‌الدین آرتیمانی*، به‌کوشش محمدعلی امامی، تهران: کتاب‌فروشی خیام.
۳. العبادی، قطب‌الدین ابوالمظفر منصور بن اردشیر (۱۳۴۷)، *التصفیة فی احوال المتصوفه (صوفی‌نامه)*، تصحیح غلامحسین یوسفی، چ ۱، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۴. افکنده، احسان و افشاری، فاطمه (۱۳۹۸)، «سرپوش در نخستین سکه‌های اشکانی (از ارشک یکم تا مهرداد یکم)»، *پژوهش‌های علوم تاریخی*، سال یازدهم، شماره ۲، ۲۱-۴۱.
۵. باخرزی، ابوالمفاخر یحیی (۱۳۸۳)، *مقدمه‌آورد الاحباب و قصص‌الآداب*، به‌کوشش ایرج افشار، چ ۲، تهران: دانشگاه تهران.
۶. بغدادی، مجدالدین (۱۳۶۸)، *تُحفة التبرّة فی مسائل العشرة*، محمدباقر ساعدی خراسانی، چ ۱، تهران: مروی.
۷. بلخی، حمیدالدین ابوبکر عمر بن محمودی (۱۳۷۲)، *مقامات حمیدی*، چ ۲، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۸. بلوکباشی، علی (۱۳۸۵)، «پوشاک» در *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، چ ۱۴، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز بزرگ دایرةالمعارف اسلامی.
۹. بهار، مهرداد (۱۳۸۱)، *پژوهشی در اساطیر ایران*، چ ۴، تهران: آگاه.
۱۰. پک، السی ه (۱۳۸۳)، *پوشاک در ایران‌زمین*، زیر نظر احسان یار شاطر، ترجمه پیمان متین، چ ۲، تهران: امیرکبیر.
۱۱. پورداد، ابراهیم (۱۳۳۱)، *هرمزنامه*، چ ۱، تهران: انجمن ایران‌شناسی.
۱۲. چیت‌ساز، محمدرضا (۱۳۷۹)، *تاریخ پوشاک ایرانیان «از ابتدای اسلام تا حمله مغول»*، تهران: سمت و مرکز تحقیقات، مطالعات و سنجش برنامه‌های سازمان صداوسیما.
۱۳. حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۶۲)، *دیوان حافظ*، به‌کوشش پرویز ناتل خانلری، چ ۲، تهران: خوارزمی.
۱۴. حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۵۹)، *دیوان کهنه حافظ*، به‌کوشش ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
۱۵. حسن‌دوست، محمد (۱۳۸۳)، *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*، چ ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۱۶. حسنی، عطاءالله (۱۳۸۸)، «کلاه ترک از آغاز تا صفویان»، *نشریه تاریخ ایران*، دوره ۲، شماره ۱، ۷۴-۵۷.
۱۷. دزی، راینهارت پیتر ان (۱۳۸۳)، *فرهنگ البسه مسلمانان*، ترجمه حسینعلی هروی، تهران: علمی و فرهنگی.

۱۸. دهار، قاضی خان بدر محمد (۱۳۴۹)، *دستور الاخوان*، تصحیح سعید نجفی اسداللهی، چ ۱، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۱۹. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، *لغت‌نامهٔ دهخدا*، چ ۱، تهران: دانشگاه تهران.
۲۰. ذکاء، یحیی (۱۳۵۰)، *ارتش شاهنشاهی ایران از کوروش تا پهلوی*، چ ۱، تهران: شورای ارتشی جشن‌های دو هزار و پانصدمین سال بنیان‌گذاری شاهنشاهی ایران.
۲۱. رازی، نجم‌الدین (۱۳۶۱)، *برگزیدهٔ مرصاد العباد*، انتخاب و مقدمه و فرهنگ لغات محمدامین ریاحی، چ ۱، تهران: توس.
۲۲. رحیمی، پرچهر (۱۳۸۵)، *تاریخ پوشاک ایرانیان: نگرشی بر پوشاک ایرانیان از هزاره پنجم پیش از میلاد تا اواخر دوره هخامنشیان*، تهران: دانشگاه هنر.
۲۳. ساوجی، سلمان (۱۳۷۱)، *دیوان سلمان ساوجی*، به‌کوشش احمد کرمی، مقدمه و تصحیح ابوالقاسم حالت، چ ۱، تهران: سلسلهٔ انتشارات ما.
۲۴. سعد سلمان، مسعود (۱۳۶۲)، *دیوان مسعود سعد سلمان*، تصحیح رشید یاسمی، بی‌جا: گلشایی.
۲۵. سعدی، مُصلح بن عبدالله بن مشرف (۱۳۱۶)، *گلستان سعدی*، به‌اهتمام حبیب یغمایی، بی‌جا: شرکت چاپخانهٔ فرهنگ.
۲۶. سهروردی، شیخ ابوحفص عمر شهاب‌الدین (۱۳۶۴)، *عوارفُ المَعارف*، ابومنصور اسماعیل بن عبدالمؤمن اصفهانی، چ ۱، تهران: علمی و فرهنگی.
۲۷. شاه داعی شیرازی (بی‌تا)، *شانزده رساله*، به‌کوشش محمد دبیر سیاقی، چ ۱، تهران: علمی.
۲۸. شاه نعمت‌الله ولی، نعمت‌الله بن عبدالله (۱۳۹۱)، *دیوان شاه شاه نعمت‌الله ولی*، مقدمهٔ سعید نفیسی، چ ۳، تهران: نگاه.
۲۹. شهبازی، ع. شاپور (۱۳۸۳)، *پوشاک در ایران زمین*، زیر نظر احسان یار شاطر، ترجمهٔ پیمان متین، چ ۲، تهران: امیرکبیر.
۳۰. صوفی، عبدالرحمن (؟)، *صور الکواکب*، نسخهٔ دستنویس خطی.
۳۱. عارف اردبیلی، ؟ (۱۳۵۳)، *فرهاده‌نامه*، تصحیح و مقدمه و حاشیه عبدالرضا آذر، چ ۱، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۳۲. عبادی المروزی، مظفر بن اردشیر (۱۳۹۱)، *مناقب الصوفیه*، به‌کوشش نجیب مایل هروی، چ ۱، تهران: مولی.
۳۳. عزالدین کاشانی، محمود بن علی (۱۳۹۴)، *مصباح الهدایة و مفتاح الهدایة*، چ ۱۲، تهران: سخن.
۳۴. غیبی، مهرآسا (۱۳۸۴)، *هشت هزار سال تاریخ پوشاک اقوام ایرانی*، به‌کوشش منوچهر غیبی، چ ۱، تهران: هیرمند.

۳۵. قطب‌الدین شیرازی، محمود بن مسعود (۱۳۶۹)، *ذُرَّةُ التَّاجِ*، به‌کوشش و تصحیح ماهدخت بانو همایی، چ ۱، تهران: علمی و فرهنگی.
۳۶. کاشفی سبزواری، حسین واعظ (۱۳۵۰)، *فتوت‌نامه سلطانی*، به‌اهتمام محمدجعفر محجوب، چ ۱، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۳۷. کبری، نجم‌الدین (۱۳۶۳)، *الأصول العشرة*، عبدالغفور لاری و نجیب مایل هروی، چ ۱، تهران: مولی.
۳۸. کیا، صادق (۱۳۴۸)، *تاج و تخت*، چ ۱، تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
۳۹. گیرشمن، رمان (۱۳۷۰)، *هنر ایران در دوران پارسی و ساسانی*، ترجمه بهرام فره‌وشی، چ ۲، تهران، علمی و فرهنگی.
۴۰. گولپینارلی، عبدالباقی (۱۳۶۳)، *مولانا جلال‌الدین (زندگانی، فلسفه، آثار و گزیده‌ای از آن‌ها)*، ترجمه و توضیحات توفیق سبحانی، چ ۱، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۴۱. لعلی بدخشی، میرزا لعل بیگ (۱۳۷۶)، *ثمرات القدس من شجرات الأونس*، سید کمال حاج سیدجوادی، چ ۱، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۴۲. مونس، مریم، طالب‌پور، فریده و گودرزی، مصطفی (۱۳۸۹)، «نوع لباس و نمادهای رنگ در عرفان اسلامی»، *نشریه هنرهای زیبا-هنرهای تجسمی*، شماره ۴۴، ۱۴۵-۱۴۷.
۴۳. نایمارک، الکساندر (۱۳۸۳)، *پوشاک در ایران زمین*، زیر نظر احسان یار شاطر، ترجمه پیمان متین، چ ۲، تهران: امیرکبیر.
۴۴. نفیسی، علی‌اکبر (ناظم‌الاطباء) (۱۳۵۳)، *فرهنگ نفیسی*، چ ۱، تهران: کتابفروشی خیام.
۴۵. نوربخش، جواد (۱۳۳۸)، «تاج درویش»، *مردم‌شناسی و فرهنگ عامه ایران*، دوره ۲ و ۳، شماره ۱، ۴۷-۵۲.
۴۶. ویدن‌گرن، گنو (۱۳۹۳)، *پژوهشی در خرقه درویشان و دلچ صوفیان*، ترجمه و تحقیق بهار مختاریان، چ ۱، تهران: آگه.
۴۷. هجویری الغزنوی، علی بن عثمان (۱۳۰۴)، *کشف‌المحجوب*، به‌سعی و اهتمام و تصحیح والتین ژوکوفسکی، چ ۱، لنینگراد: دارالعلوم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی.
۴۸. همایی، جلال‌الدین (۱۳۶۲)، *تصوف در اسلام (نگاهی به عرفان شیخ ابوسعید ابوالخیر)*، چ ۱، تهران: هما.
۴۹. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۴)، *مقدمه مصباح‌الهدایة و مفتاح‌الهدایة*، عزالدین کاشانی، محمود بن علی، تصحیح و مقدمه جلال‌الدین همایی، چ ۱۲، تهران: سخن.

52. [mhttps://www.pinterest.com](https://www.pinterest.com)
53. <http://malekmuseum.org>
54. <https://www.pinterest.com>

